

وملائكة السماء اين ترويه باسناد خود از ابى بصير روايت كه ده گفت من بچشم دست امام جعفر صادق عليه السلام  
 بودم و بايد كلامى نمودم پس فرزند او در جبروى او آمد پس او را خراب گفتم و در آغوش گشيد و پوشه داد و گفتم خرابه خيبر گفتم  
 خداى كسى را كه ترا خواند نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم و نيكو گفتم  
 خدا فاطمه را خواند خداولى و حافظ و مدكار شما پس هر آينه دراز شده كه به زمان و كره به مغيران و صد يقان و شهيدان  
 و در شنگان آسمان شور بجا و قال يا ابا بصير اذا نظرت الى ولدا لحسين اتاني مالا املكه بها  
 او تى الى هم والهم يا ابا بصير افا طمة لتبكيه . و تشهق فتزجهم ز فورة لولا ان  
 الحزنه يسمون بكائنها وقد استعد والذالك مخافة ان يخرج منها عنق او يشرد و خافها  
 فيخرجها من الارض فيكونها ما دامت باليه و يزجرونها و يوثقون من ابوابها مخافة  
 على اهل الارض فلا تسكن صوت فاطمه بعد ان كان كرسيت و گفتاى ابو بصير و قتيبه نظر ميكنم بسبب  
 فرزند حسين القدر كبريه و كابر من استولى ميشود كه از خود ميرود بسبب تذكروا ميگيرد پریشان رسیده و ايشان بازال كرده  
 اى ابو بصير مرا پند فاطمه زهرا عليه السلام و انشا بر و ميگيرد و ذريه بگشود بسبب كبريه و كفضرت جنم منزه و  
 بيتي بسخنه و در اگر فاطمه جنم او كبريه او را نى شنيدند و از ايشان بازداشتن او مستعد و آماده نيكو و بدنه بترس انچه رانند  
 آنان خارج شود و دوى بلند كرد پس تمام عالم را فاكنده نايه پس باز ميدارند او را اما داسي كه كيران است و زجر و تويخ  
 او نى ناپند و در و از بار حكيمى ناپند بسبب خوف اهل زمين پس كنگن ميشود و از كبريه باز نى مانده ماداميكه فاطمه  
 عليه السلام سكوت ناپند و ان الجهاد تكاد ان تتفق فيد حبل بعضها على بعض و ما منها قطره  
 الا بها ملك موكل فاذا سمع الملك صوتها اطفى ناراها با حجة و حبس بعضها  
 على بعض مخافة على الدنيا ومن فيها ومن على الاديان و در پايه ديب بود كه بگوش و خوش  
 آيتم پس بعضى انها بر بعضى داخل شوند و بسبب قطره آذان بيست كمره شسته بر آن موكل است پس چون  
 در شسته آواز او را بجان او را بسازد و خود فرو نشايد و بعضى انها بر بعضى حبس كمره بسبب خوف

که در هر ملک یا کعبه دین نباشد که بر روی زمین فلا تزل املا فیکه متفقین یکون بکائفا  
ویدعون الله ویتضرعون الله ویتضرع اهل العرش و من حوله و یرفع اصوات من الملائکه  
بالتقدیس الله عفاة علی اهل الارض و لوان صلاتهم اصواتهم یجوز الی الارض  
یصعق اهلها لا تفعلت الجبال و زلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک ان هذا امر  
عظیم منه ما لم یسمعه پس پوسته فرشتگان بروی متفق و مهربان اند که به یکسند بسبب که به او پیوسته اند خدا را  
تضرع میکنند ساکنان عرش علی و کسایک که در عرش هستند و بند میشوند و صدای فرشتگان بتقدیس نزدان بسبب  
خویشک بر اهل زمین است و اگر صدای از صدای آنها بسوی زمین برسد بر آینه تمام حلخ من بخود میگردند و کوهها از جا  
خود حرکت می کرد و زمین اهل عرش را بکش می آورد و عرض کردم قربانت شوم بر آینه این امر عظیم چه میفرمود  
آنچه شنیده عظیم تر است ازین شرف قال یا ابا بصیرا ما تحب ان تصیرون من بعدک فاطمة  
فیکت حین قال لها فما قدرت علی المنطق و ما قدرت علی کلای من البکاء ثم قال الی  
المصلی بدعوه و خرجت من عنده علی تلك الحال فما استغثت بطعام و ما جاء فی النور و صلت  
صائما و جلا حتی اتیته فلما دایته قد کن سکت و حمدت الله حین لم یترزل لی عقوبة  
بعد آن فرمود ای ابو بصیرا یا نخواهی که از کسانی باشی که امانت فاطمه زهرا علیها السلام و الثنا مناسب پس رفیق  
از فرمود چنان که رسمت بر کویای ندانستم و پارای کلام از شدت حزن و امام مانند بعد آن اکفرت  
بجانا برای دعا ایستاد از نزد اکفرت بر این حال پر ملال بر آمدم پس از طعامی منقطع نشدم و خواب مرا آرد و صبح گفتم  
صائم خالیف تا آنکه بخدمت او رسیدم پس چون او را ساکن دیدم سکونی کردم و جسمه شکر خدا نمودم بر اینکه بر من  
عذای نازل نشد و عن عبد الملك ابن مقرون عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا ذرنا ما  
عبد الله فالزموا الصمت الا صغیرا و ان ملائكة اللیل وانتهاد من الجفظة فحضر الملائكة  
الذین بالجماعة فمضوا فجمعهم فلاحیونها من شدة البكاء فینظرونهم حتی یغزول الشیتر

حق تنوا العجوز و از عهد الحکمتین از حضرت امام بیضاوی علیه السلام مرویست که هرگاه زیارت چه اشهره کنی  
 بس کرمت سالانگی که از آن بزرگوار بتر و بهتر آید فرشتگان شبی روز از حافظان اعمال نزد فرشتگان نیکو بگردانند  
 و حق از عاقلان میشود و معاصی بکنند. <sup>بنا بر آنست که</sup> حکایت حکایت از شدت کبریه و زاری بجای آورد پس انباتا زوال شمس تا  
 لوع صبح انتظار انباری نماند و انتظار انباتا زوال آفتاب میکند <sup>کلمه نهم</sup> و بیست و نهم <sup>عن</sup> اشباح  
 من ابر السّماء فربما بین هذين الوقتين قالهم لا ينطقون ولا يفترون <sup>عن</sup> البصائر  
 والدعاء ولا يشغلونهم في هذين الوقتين من اصحابهم فانما شغلهم بكم اذا انطقتم بعد ان  
 فرشتگان حافظان اعمال ما عدا کرمه موکلین کبرای معنی میکند و از حالات آسمان سوال میکنند پس ما بین این دو وقت انباتا  
 کلام میکند ما از کجا و ما باز نمیماند پس شغل کنید شما انباتا درین دو وقت از اصحاب پس نیت شغل انباتا شما  
 و تنبیه شما کلام کنید قلت جعلت فداک و انذی یسئلونهم عنه و انهم یسئل صاحب الحفظة و  
 هل الخائف قال هل الخائف یسئل الحفظة لان اهل الحائز من البلائک کما لا مترجون  
 و الحفظة تنزلون فی تصعدون کفتم قربانت شوم و چه چیز از انباتا سوال میکنند و کلام امام اهدی علیه السلام از صاحب  
 نزد حافظان اعمال یا فرشتگان موکل بزرگوار گوشه شنید ابرار فرمود فرشتگان حاضر شریف از مالکان اعمال سوال میکنند  
 زیرا که فرشتگان حاضر از جای فرود میآیند و معنوی میفایند قلت فما ترقی  
 یسئلونهم عنه قال شهر یترون اذا عرفوا باسمعيل صاحب الهواء فربما لا فقوا النبي صلى  
 عليه وآله وعند علي وفاطمة الزهراء والحسن والحسين والائمة من <sup>بعض</sup> منهم فنسئلونهم  
 عن ابيهم ومن حضر منكم الخائف و يقولون بشر و هم يدعوا فالكلمة عرض کردم پس از چه چیز انباتا  
 از حافظان اعمال سوال میکنند گفت هر چه بینه حافظان وقتیکه عروج میفایند باسمعيل موکل بوالکدرشان  
 پس است که مراقت و بجاییت پیغمبر خدا میسر میشود و نزد آنحضرت امیرالمؤمنین شير خدا و فاطمه  
 بیته السلام من عتبی حسین شهید کبریا امامانیکه ازین و از انباتا میدارند انقدر از نقل فرموده اند بیشتر است بجمعه

آنکه توان گفتند موکلان که بلا حس از جملات آنحضرت می پرسید از کسی که ماضی میفرموده بلی از بارت آنحضرت کایم  
شریف و یکتا شریک شده و دید آنها را پر عای خود و بقول لحفظه کیف بشر قسم و هم لا یسمعون کلامنا  
فیقولون ما یوکلوا علیهم و ادعوا لهم عننا فی البیت و تعجبوا و لا یخبروننا بحقهم ما یختمکم  
حتى یحسبوا انکم منا و اننا نشودهم الذی لا تصنع و دابعه و لو لعلموا ما فی ذیابره  
من الجزر و یعلم ذلک الناس لا قتلوا علی زیاده بالسیوف و لباعوا موالهم فی نیکاب  
پس عاقلان اعمال غریبه گفت چگونه بشارت در هم آنها را وصال آنها کلام ما را می شنود پس فرشتگان که برای  
سحلی از آنها گویند تبیت دید آنها را و عاقلید برای آنها از جانب پارس عین بشارت است از ما چون بولمن خد بر کرده  
پوشند آنها را بسا زوئی خود تا دریافت کنند بجان و منزلت شمارا از ما و رعیت یکباریم و آنها را یکجه کلاصایع  
نیشود و ذایع او و اگر بعد استند چیزی را که زیارت آنحضرت از خیزد سفقت است پراینه بر زیارت او شمشیر  
تقال یکروزه و باها بی خود را در بجا آوردن زیارت آنحضرت بی ندرختند و ان فاطمه علیهما السلام  
اذا نظرت الیهم و معها الف نبی و الف صدیق و الف شهید و من الکر و میتر الف  
بسعد و بها علی بکاء و انها لشهوه سنقه فلا یبقی فی السموات ملک الا بحمد  
لصوتها و برآینه فاطمه علیها السلام چون بسوی آنها نظر میکند و با او هزار معجزه و هزار صدیق و هزار شهید و هزار  
فرشتگان اعانت میکند بر کرد و در آینه آن معصومه نظر میزند و زیاد میکند پس در آسمانها نشسته  
نی ماند که گریه میکند بر بقراریه و ناله در آریه او و ما تسکرتی بایتها ابوها البنی صلی الله علیه  
و آله فیقول یا بنیته قد ابکیت اهل السموات و شغلتم عن البشیر و التقدر یسر فکفر  
حتى یقذ سوافات الله بالغ امرک و انها تنظر الی من حصر منکم فتسال الله لهم من  
کل خیر و لا تزهد وافی اشیانه فان الجزر فی اشیانه اکثر من ان یحصی و ساکن میشود در  
وال جواد پیر خرد اصلی الله علیه و آله می آید پس سکون دای دختر عزیز من گریان کردی اهل آسمان را و باز دشتی آنها را

و تقدیس پس گریه و مو فونگ کن تا آنها تقدیس و تخریب و تخریب کنند زیرا که خدا نام کنند امر خود است پس اینها را تقدیس  
بسیوی کسانیکه از برای زیارت آنحضرت از شما حاضر میبود پس سوال میکند بعد گاه حسد از برای آنها از همیشگی در خیر است  
از زیارت آنحضرت که یکی و پنجاه مرتبه و آن نیز از آن است که شمار کرده شود و روی عن الجحی قال قال ابو  
عبد الله علیه السلام لما قتل الحسين سمع اهلنا قائلوا بالمدینة الیوم منزل البلاء علیها  
الامة فلا یوروا فاحیح یقوم قایمکم ففتی صد و ساکم و یقتل عدوکم و ینال بالواتوا و قارا و از  
علی مرویست گفت حضرت علی امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد اهل مدینه  
بودند آواز گویند شنیدم که امروز بلا بر این است نازل شد پس هرگز روی شرح و سرور نخواهند دید تا قایم شما ظهور نماید  
پس شفا و از کین در پسیند نامی شمار او بکشند دشمنان را در عرض خوبی خود بنا بریند فقر عوامند و قالوا ان لهذا  
القول لحادثا قد حدث ما نعرفه فاتاهم بعد ذلك حرا الحسیر و قبله فحسوا ذلك فاذا هم  
تلك الليلة التي ملکهم فیها المتکلم پس اهل این کلام دلیل حادث بقیم است پس اهل این صد تریه  
و لریدند و گفتند هر آینه برای که درین نزدیکه حادث شده و ما انرا نمی دانیم پس آنها را بعد این خبر حسرت و پشیمانی  
چون ما که در پس همون شب یافتند که کلام کرده بود در آن شب کلام کنند فقلت له جعلت فداک الی منی  
و تحرب فی هذا القتل و الخوف و الشدة فقال حتی مات سبعون فسرنا اخواف و یحل  
وقت السبعین اقبلت الايات نتری کانتها نظام فرض ادراک فرت عینه پس از حضرت کفتم  
قرابت شوم تا کی شما و ما درین قتل و خوف و سختی مبتلا خواهیم بود پس حضرت فرمود چندانکه میزد و مینفتاد و طفل برادر  
پدری و چون داخل خواهد شد وقت مفهنا دم آیات و علامات عدالت که سالش توان تر خواهد شد کوما امری است  
بود پس هر که در ما بدین وقت با چشمهاش روشن و خنک خواهد شد ان الحسیر لما قتل اننا همزات  
و هم فی العسکر و فرح فوزی فقال لهم کیف لا اصرخ و رسول الله قایم الی الارض  
سبح و الی حویکم صرنا و انا اخاف ان یرید الله علی اهل الارض فاهلك ففهم فقال بعضهم

لکن در این زمان مجنون چون حضرت امام حسین علیه السلام در شبها دست بریده بنده نزد آنها آمد و هنوز در شکر  
 گاه بود ندانید که در پس نرساوند شد پس شکر از آنها گفت و چگونه فریاد و زاری نکنم و حال آنکه سوخته شده است  
 بسوی زمین که با کاپی میزند و بسوی سلاحهای ششکای نظر میکند و میگوید که خدا را یاد، حرکت اهل زمین کند پس من  
 در میان آنها هلاک کرده شوم پس بعضی از آن ناکسان از بعضی گفتند که این آدم مجنون است فقال اتوا بون فالله صنفا با  
 نقتنا قتلنا من سبته شباب اهل الجنة فخرجوا على عبيد الله ابن زیاد فكان من امرهم  
 الذي قال قلت له جعلت فداك من جند الصامح قال ما لراه الا جبرئيل  
 اما انه لو اذن له فبهم صاح بهم صيحة تخطف منها ادواحهم من ابد الصم الى الناد وكن  
 امهل لهم ليزدادوا التما ولهم عن اب اليمرس كسانك بعد ازین نادم شدند و توبه نمودند گفتند که ما سوخته  
 ما چه کردیم در انتهای خود قبل کردیم فرزندی را که نام میکوایم و ندانیم که کیست او را به سردار جرمان بهشت عزیزت پس  
 بر عیبه الله بن زیاد در بنای خروج کرد پس از آنها آنچه شده را وی گوید از حضرت پرسیدم که قربانت شوم این قدر  
 و ناله کشنده که بود حضرت فرمود کان ندم او را که جبرئیل آگاه باشی که اذن و او بشد و لغز و نیزه که در جاسک شان  
 بچشم می شناسد و لیکن بهت داد خدا آنها را تا گناه و نافرمانی چند از او گذشته و برای آنها عذاب دردناک باشد  
 قلت جعلت فداك ما تقول في من ترك زیارة وهو یقصد علی ذلك قال انه عن رسول الله  
 وعقنا و استخف بامر هوله و من زیارة كك الله له من و راع حواجیه و كفی ما  
 ما اهمنه من امر دیناه و انه یجلب الزرق علی العبد و یخلف علیه ما اتفق و یخفر له  
 من ذنوب خمسین سنة و یرجع الی اهل ما علیه و راد و لا خطیة الا وقد محت  
 من صحیفه الی اهل ما علیه کفتم قربانت شوم چه میفرماید درباره کسانی که ترک زیارت آنحضرت میکنند  
 یا آنکه آنها بزیارت قادر هستند فرمود و هر آینه و نافرمانی مانوده است و تا چیزی را که نافع برای اوست و بگو  
 زیارت آنحضرت کند خداوند کارش از پریش حاجت های او بیست و دو جهات دنیاوی او را کفایت میکند و پیرا بنده است

حضرت امام حسین علیه السلام روزی نده از یزید نیکند و چیز که صبح نیکند عومن آن یکمذارد و کت هون پیاده است  
له و رقی با مرز و بسوی اهل و عیال خود از کناه پاک صاف بر میگردد و از ناهمالی او کت ه او نموده است و فان هلاک  
فی سفره نزلت الملائکه نغز له و نغز له جابجأ الجنة یدحل علیه و حها حتی یشر و ان  
سلم فی الباب الذی ینزل منه و زقه جعل له بكل درهم الفقه عشرة الاف  
درهم و ان الله تبارک و تعالی نظر لک و بزخرها لک عندک و الحیل لله پس اگر درین  
سفر هلاک شود فرشته بدان آسمان فرود آید و او را غسل نماید و برای او درین از بهشت و اگر دره شود و از ان در دنیا  
رزق بهشت برود و از کت محسور شود و اگر سلامت ماند و اگر دره شود برای او درین کم از ان رزق او فرود آید پس عومن  
به بهشتی و در زیارت کت حضرت صرف کرده ده هزار درهم داده شود و هر آنچه از اسیب بزرگ و سرنو تا چیز که در آنرا و خیره است  
از برای تو نهد و خرد جیت روز یکو کسی کسی را بی برسد و احتیاج در ان روز بیشتر می باشد و شکر و سپاسی قیاس مذوبه  
عالم و اگر دانی مصباح عبادت است و عمر المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله نزودون  
خیر منه ان لا تزودون و لا تدر و درون قال قلت لعلی قال قال الله ان  
احدکم یدهب الی قبر ایه کیسا خرینا و نانا توند استم بالسفر کلا حتی تا تونه شعنا عرا  
و از مفضل بن عمر روایت گفت حضرت امام صادق علیه السلام فرمود که زیارت یکیند بهتر ازین است که زیارت یکیند  
در راه جامی راوی گفت هشتم ازین کلام مشکلی گفت بخدا سوگند هر آینه یکی از شما میرود بسوسه قبر پدر خود نمرد  
و غناک می آید شما از برای زیارت او و سفر و از و شرطی است ایجا نمی آید ماسه برای زیارت او و اگر می آید نولید  
بر خاک بر سر مخزون و غناک می آید و عمر قال قال عبد الله ان قوما اذا ادادوا الحیر علیه  
السلام معهم سفرهم فنبها الحلاوة و الاحبضة و اشابه و لو ادادوا قبور اجالهم  
ما حملوا ذلك و از ششمی را گفته حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون اراده زیارت حضرت امام حسین  
علیه السلام یکیند می بردارند با عود و مواجی عود را که در ان شهر مینی و حلوا و اشان آن باشد و اگر زیارت قبر وستان

لقد آتاكم هذا خير ما برزنا من عند الله عليه السلام الكرام اذا ادت  
 زيادة الحسين عليه السلام فزوده وكنيت كسائر حوينا شعنا معبرا فان الحسين عليه السلام مقاتل  
 وهو كيب حزين شمت مغبرا فان الحسن جامع عظيم له في السلام اين عايدت بيت كفت حضرت امام جعفر صادق  
 عليه السلام فرموداي كرام وفتيكه اراده زيادت حضرت امام حسين عليه السلام نمانی پس زيادت كن اوراد در حاليكه از غم شكسته و  
 نناك زو پیده سوفاك بر سر باشي زیرا كه حضرت امام حسين عليه السلام قتل كرده شد در حاليكه او دلي شكسته محزون زو پیده  
 سوفاك آلوده كرسنه تشنه بود و باسناده عن هشام بن سعيد قال اجزاني المشقة من الملك جاع الى رسول  
 الله صلى الله عليه وآله واجزاه بقتل الحسين بن علي كان ملك ابلياد وذلك ان ملكا من  
 ملائكة الفيردوس نزل على لبحر ونشرا حننه عليها ثم صاح صيحة وقال يا اهل الجهاد البوا  
 اثواب الحزن فان فرح الرسول مذابوح ثم حمل من قوتبه في اجنته الى السموات فلم  
 يلن ملكا فيها الا سقمها وصاد عنه لها اثر ولعن قتلته واستباعهم وابتاعهم وباسناد  
 او از هشام بن سعيد روايت كرده گفت خبر دادند مرا شايخان من كه فرشته كجاست رسو كندا صلى الله عليه وآله واولاد  
 بشهادت حسين بن علي عليها السلام خبر داد كوي فرشته كه موكل بر دريا لا است بوده وازين از مينكه فرشته از فرشته  
 خنت بجزا بر دريا فرود آمد و بازوي حورافاتا بعد انان نعره زد و فريادي كشيده وگفت اي ساكنان دريا با شها  
 ماتم و غم و احم در بر كنيد كه فرزند رسول در بنجا مذبح و مقتول است بعد انان قهري از خاك آن بار زو اي جزو بر داشته  
 بجايت آسمان بلند شده پس درين حال از فرشته كه بر حوزد درش باره باره كرده و نره او اثرى و نشاني آن گذاشت و نشانه  
 بر قاطان او در دوستان و پيروان قاتلش الجهاد روى الحسن بن سليمان من كتاب المعراج با  
 عن الصادق باسناده عن بكير بن عبد الله عن سهل بن عبد الله عن ابنه معوية عن  
 الاعمس عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عليه السلام قال قال ابن ابي اسير الى  
 السماء فبلغت اسماء الخامسة نظرت الى صورته على ابن ابي طالب فقلت جني جبرئيل



ما هن الصولۃ از کتاب کبک الا نور روایت کرد من بن سلمان از کتاب معراج باختمند او از شیخ صدوق علیه  
 در حدیث باسنادش از بکر بن عبد الله از سهل بن عبد الله از ابی نعیم از اعمش و او از حضرت امام جعفر صادق و آنحضرت از پدر خود  
 علی بن حسین از جد خود بر اینها سلام در سمت خدا گفت که گفتم پیغمبر خدا فرمود شبی که پیر کزاده شد بم تا آسمان پس علی  
 با سلمان بنجم رسیدم صورت علی بن ابیطالب آنجا مشایده نمودم پس گفتم ای جیب من جبرئیل ماجرای اینصورت  
 چیست فقال با محمد اشهب الملائكة ان ينظر واعلی صورته علی فقالوا ربنا ان بی آدم فی  
 دینا هم یمتعون عند واه و عشیه بالنظر الی علی بن ابیطالب جیب حبیبك محمد صلی الله  
 علیه واله السله و خلیفته و وصیه و امینه فمتعنا بصورته قد را ما یمتتع اهل الدنیا  
 به فتور لهم صورتهم من نور قدسه عز وجل فلی بین اید الهم لیل و نهار ایز و رونه  
 وینظرون الیه عند واه و عشیه پس جبرئیل امین گفت ای محمد فرشتگان مشتاق زیارت حضرت امیر المؤمنین  
 علی ابن ابیطالب که دوست دوست تو محمد مصطفی و خلیفه اوستی او و امین او است پس تمتع کردان ما را بصورت او  
 هر قدر که تمتع میشوند اهل دنیا با و پس حق سبحانه و تعالی صورت و مثال او را از برای اینها از نور عطیت و جلال نور تصویر کرد  
 پس علی و بر وی ایشان است شب در زیارت او میکنند و صبح و شام بسوی او بی بند قال فاجزنی بالاعش  
 عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهم السلام قال فلما ضرب به ابو محجم علی راسه صارت بلكة من  
 و صورته التي فی السماء فالملائكة ينظرون الیه عند واه و عشیه و بلعون قاتله ابن  
 محجم راوی گوید پس خبر داد مرا اعمش از حضرت امام جعفر صادق و آنحضرت از پدر خود محمد باقر و آنحضرت از والد ماجد  
 خود حضرت امام زین العابدین بر اینها سلام خدا گفت پس هرگاه ابن محجم معون ضربت شمشیر بر سر آن سرور زود نشان  
 آن صرت در صورت آنحضرت که در آسمان است شده پس فرشتگان نظر میکنند بسوی آن صبح و شام و بعد  
 میکنند قاتل او ابن محجم معون را فلما قتل الحسین بن علی مبطت الملائكة و حملته حتی او  
 قفل صورته علی فی السماء الخامسة فلما مبطت الملائكة من السموات من علا

وصعدت ملائكة تصلياء الدنيا فنزل فوقها الى السماء الخامسة نياها نصوصا على  
 والنظر اليه والى الحسين بن علي مشيخا بل صله اعوانا زيد وابن زياد وقام ابن الحسين ابن  
 علي الى يوم القيمة قال الا غمتي قال الى الصادق عليه السلام عن ابي مكنون العلم  
 ومخزونه ولا يخرجك الا الى اهل بيته حضرت امام حسين عليه السلام بدر چه شهادت ريد فرشتگان  
 فرود آمدند و بخش حضرت با برودند و با صورت علي عليه السلام در آسمان نغم از آسمان داده کردند پس هر قدر که فرشتگان  
 از آسمان فوقانی فرود می آید و فرشتگان آسمان تمنا می و بالای آن تا آسمان نغم از برای زیارت صورت حضرت  
 امیر المؤمنین و نظر بسوی او و بسوی حسین بن علی که کون مورد سلطان است در آن نمانند نیزید پیید و این زیاد به نهاد و قائل  
 حسین بن علی لعنت بر برای نمانند اعش گفت که ایام کنی ناطق حضرت جعفر صادق زین فرمود که این علوم بنانی بلکه اسرار است  
 و نیکویم او را که با اهل او و ابن قولویه با سنداده عن صفوان الجمال عن ابي عبد الله عليه السلام  
 قال سالت في طريق المدينة و نحن بعرب مكة فقلت يا ابن رسول الله اني انا خريسا منكرا  
 فقال لي لو تسمع ما اسمع لسخطك عن صيالي فقلت وما الذي تسمع قال استهال الملائكة الى  
 السعة و جئت على قتلهم المومنين و قتلهم الحسين و نوح الجن و بكاء الملائكة الذين جعلوا شدة  
 جزعهم فمن يتنهأ مع هذا الطعام او شرابا و نوره و ذكر الحديث و ابن قولويه با سند حوزة الصفوان  
 حال از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده گفت سوال کردم از آنحضرت در راه مدینه سوزده در حالیکه  
 ما قاصد که مغز بودیم پس گفتیم باین رسول الله چیست که من حضرت مادر و ناک و نسیم و شکسته خاطر می بینم پس حضرت گفت  
 اگر می شنید ی آنچه من می شنوم هر آینه باز میداشت ترا از سوال من پس پرسیدم و چه چیز می شنوی فرمود دعای مایه که  
 خدا می بزرگ و برتر از هر قاتلان امیر المؤمنین و قاتلان امام حسین و نوح جن و کرم فرشته تمنا می را که کرد قبر آنحضرت  
 سقیم اندوختند بیابانی انبار پس کدام کس گوارا خواهد بود با این طعانی با ابی یا عیابی و تمام حدیث مذکور که در فضل  
 فی جبا متفرقه ابن قولویه با سنداده عن محمد بن عمرو و ابن سعید عن ابن بکیر عن نزار

عن جعفر عليهما السلام قال كتب الحسين بن علي عليه السلام الى محمد بن علي بسم الله الرحمن الرحيم  
بن الحسين بن علي بن محمد بن علي ومن قبله من بني هاشم اما بعد فان من الحق الاستشهد  
ومن لم يلحق لم يلحق ذلك الفتح والسلام ابن تقي است در اخبار شريفه بن قلوبه با سناد خود از محمد بن عوان  
سعيد از بزرگواران از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده گفت حضرت امام حسين عليه السلام بنده بن  
بن خورشيد شريف بن محمد بن مهران در جهم است اين كتاب بيت از حسين بن علي بسوي محمد بن علي و كذا بنده بنده  
و بستند از فرزندان هاشم ليكن پس از حمد و صلوة پس بر آينه كسيك بن طلق شهادت بصيب او عاودت و كيا بن  
بن كوايه گشت فتح و يثرب و نوازيان و السلام قال محمد بن عمرو حدثني كوامر عبد الكريم بن عجم  
و عن ميسر بن عبد العزيز عن جعفر عليهما السلام قال كتب الحسين بن علي الى محمد بن علي  
بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي الى محمد بن علي اما بعد فان الدنيا  
تكن وكان الاحزان لم نزل والسلام محمد بن عمر كفته خبر داد مرا عبد الكريم بن عمر و ابوسه بن عبد العزيز از حضرت  
امام محمد باقر عليه السلام گفت حسين بن علي بسوي محمد بن علي از كرامت نوشت بسم الله الرحمن الرحيم اين كتاب  
از حسين بن علي بسوي محمد بن علي اما بعد پس كويادين از آنجا كه فاني دنا پايه ره بود و كويامره باقي دلائل است و استقامت  
در علي ابراهيم باط عن غير واحد قال لما بلغ البلدان ما كان عن علي بن عبد الله عليه السلام  
قد امت لزيارته ما به الف امراته ممر كانت لا تملك فولدت كلهن و كذا بنو علي بن  
از اشخاص كثره روايت کرده گفت چون خبر شهادت حضرت سيد الشهداء ائمه و نفا بنه بيد از هزاي زيارت  
كفرت صد هزار نفر از آنها كه سر ايند آمدند پس هاشم از ايند و اما داد اسماء المعظمه صلى الله عليه و سلم  
لناسر به فقال قوم انهم و بن سعيده فنه بالمدينه من المرضود من جمهر و رانه  
و مثل خزانه يريد من معويه لما حلت و بنه حونه حمراء فقال الغداه اخذت الهداه  
لجونه فالتها كثر من كنوز بني اميه فلما فتحها اذا فيه راس الحسين وهو محضوب بالاسود

فقال لعلامه اسی سیدوب ثلثاً فاه به خلفه ثم دفعه بد مشق عند باب القرا دلیس عند البرح  
 الثالث مما علی المشرق ولكن <sup>مخطا</sup> كحضرت علی السیدام الخبت پس بر ایند اختلاف کرده اند مردم در باره او  
 توی گفت که بر ایند عمر بن سعید او را به بنده سوزده دفن کرده داند <sup>مختور</sup> این جمهور منقول است که آن سردا حل خزانه یزدین  
 حاویه ملعون شده چون خزانه واکرده شد صندوقی سرخ یافتند پس از غلام خود گفت که این صندوق را نگاه دار که آن  
 مخزانه الیت از خزانه های بنی امیه پس بعد زمانی چون او را داکره دور و سر حسین دیانت سیاهی حضرت موجود بوده  
 پس از غلام خود گفت پارچه بسیار پس غلام آورد پس سر را در آن پارچه پیچید بعد از آن بد مشق نزد باب فرادیس سر  
 به سعیدم که جانب مشرق دفن کرد و حدیثی جماعه <sup>مشهد</sup> <sup>المصر</sup> <sup>الرام</sup> <sup>عند</sup> <sup>هم</sup>  
 بسوئنه مشهد الکریم علیه من الذهب ثنی کثیر بقصدونه فی المویسم و بزورونه  
 و بزعمون انه مد فوره <sup>هناک</sup> <sup>والذی</sup> <sup>علیه</sup> <sup>المعول</sup> <sup>من</sup> <sup>الاقوال</sup> <sup>انه</sup> <sup>اعین</sup> <sup>الی</sup>  
 الحسد بعد ان طبف به فی السیلا دو دفن معیه و جماعتی از اهل مصر بن خبر او که شبیه سر نزد ایشان  
 نام یکد از نو اندر شهید گرم بردا از طلا صری بسیار است قصد میکنند او را در ایام موسم و زیارت او میکنند و گمان  
 دارند که سر شریف حضرت در آنجا مدفون است و آنچه بران اعتقاد است از اقوال این است که آن سر بعد از آنکه در شهر کوفه  
 بحد خود آماده کرده شد و همراه جد دفن کرده شد و قال لستید فاما راس الحسین فزوی انه اعلی <sup>قله</sup>  
 بکوبلا مع حبسه الشریف و کار عمل الطائف علی هذا المعنی و سیدم تفسیر او زوده پس لیکن <sup>حسین</sup>  
 پس و بست که عاده کرده شد و در کربله همراه جسم شریف خود مدفون کردیم و عمل طایف برین معنی بوده و ذکر فی بعض  
 مسانوده ان راس الحسین رد الی بدنه بکوبلا <sup>من</sup> <sup>البشام</sup> و ضم العیه و در بعض مسانید تفسیر مذکور است  
 که نزد سیدم زوده شد بسوی بدن او بکوبلا از شام و نعم کرده شد و وفیل بخت براس الحسین <sup>لسی</sup> <sup>عمر</sup> <sup>سجید</sup>  
 بر این معنی و هو ان ذلك عامله علی آمدینه فقال عمر و و دث انه لیربعث الی نمر امر عمر من  
 با یضیع عند قبر امه فاطمه علیهما السلام و قال سلمان بن عبد الملك انی وجدت راسه

الحسين في خزانه يزيك بن معاوية فكسوته حنسه من الديباج وصنيت عليه في جماعة من  
صحابي ودفته وكسوه حسين بن بسوي بن سعيد بن العاص فرستاده شد و او از دفنت ماس برزید بود  
در بن پس عمر گفت دوست داشتم که این سر بسوچی فرستاده بنشد بعد از آن حکم کرد پس در بقیع نزد قبر مادر خود فاطمه  
علیها السلام دفن کرده شد و سلیمان بن عبدالمکک گفته که من مرعین را در خزانه یزید بن معاویه یافتم پس او را در پنج یا چهار  
دفن کردم و بلجاسی صاحب خزانه خواندم و دفن نمودم و قبل آن را سر صلب بان دمشق قلته ایام **مکک**  
فی خزانه بنی امیه حتی فی سلیمان بن عبدالمکک فطلب به فی به وهو عظیم بیضی فحمله فی  
سقط و طیبه و جعل علیه ثوبا قد فنه فی ما بر المسلمین بعد ما صلی علیه فلما ولی عمر بن  
عبد العزیز بعثه الی المکک لطلب منه الراس فاجز حیره فمئل عن الموضع الذی دفن فیه فذبه و  
أخذة و الله اعلم ما صنع به و الظاهر صدقینه انه بعث الی کربلا و ذقت اندک است روز شریف آنحضرت  
در دمشق معلق بود و بعد از آن در خزانه بنی امیه بود تا آنکه سلیمان بن عبدالمکک حاکم شد پس اینرا طلب کرد و آورده شد در حالیکه  
عظیم بیضی بوده پس اینرا کتر داند و طیب و پارچه پر و سجد پس دفن کرد و اندر سینه مسلمانان بعد نماز خواندن پس چون  
عمر بن عبد العزیز حاکم شد بجزایه و اراد م بطبت سر فیکه تا در پس و را از حال آن بگریه و ناله پس از سینه و اینرا کس  
هر ابر آورد و خدا دانا است که چه کرد و ظاهر ازین او این که اینرا کجرا فرستاد و قد و ادت اجناس کثیره فی انه  
مد فون عند قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه من قولیه و الکلیتی رعاع علی علیه  
فی بزرگ ریاض عن یزید بن عمر و بر طلحه قال قال ابو عبد الله علیه السلام وهو بالجره  
ما فوبد ما وعد قلت بلی یعنی القهاب الی قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
هر آینه احادیث کثیره وارد شده دریکه آن سر شریف نزد قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه مدفون است این قول  
کلی بر دورا علی و او از پدر خود یحیی بن زکریا و او از یزید بن عمر و بن طلحی روایت کرده گفت حضرت امام معصوم  
علیه السلام در حالیکه اینجاب رونق اندوز جاسر شریف بود فرمود ای اراوه آنچه در حدیث کرده بودم در این باب کذب است

سری داده میکند و آنکی بسوی قبر امیرالمؤمنین صدوات الله علیه قال ترکب و دلب اسمعیل معه و دلبت معهم  
 حتی اذا جاد الثوبه و كانت بین الحجره و الخضر عند ذکوات بعض نزل و نزل اسمعیل و نزلت  
 معه و فی علی و صلی اسمعیل و غسلت فقال الاسمعیل قد ضللت علی بنک الحسین بن علی فقلت  
 جعلت فداک المین الحسین بن علی بکره فقال نعم و لکن ما حمل لاسه الی الشام مر سرقه مؤلف  
 بزنا من غلبه جنب امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و آیه پس حضرت سوار و اسیرین سوار شد و ما هم  
 اینها سوار شدیم تا آنکه چون از توبه در گذشتند و در میان کربلا و نجف و کوفه رسیدند پس رسیدند حضرت فرود آمد اسمعیل  
 و همراهم فرود آمدیم پس حضرت نماز خواند و اسمعیل نماز خواند و ما هم نماز خواندیم پس حضرت از اسمعیل گفت بر خیز  
 پس تمام دست بر جبه خود حسین بن علی پس عرض کردم سداب شوم ای حسین بگریز ایست بس حضرت نه سواری  
 ولیکن چون سر آنحضرت بسوی شام برده شد یکی از اراذل بی مائرا سرقه کرد و پهلوی حضرت امیرالمؤمنین صدوات  
 الله علیه و آله را درش گذرد و با سناده عن یونس عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الملعون  
 عبید الله بن زیاد لما بعث براس الحسین بن علی علیهما السلام الی الشام رد الی الکوفه  
 فقال اخرجوه عنها لا یفتننن به اهلها فصرخ الله عند امیرالمؤمنین قالوا مع الحسین  
 و اجلس مع الواس و با سناد او از یونس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده گفت که عبید الله  
 بن زیاد ملعون چون سر حسین بن علی علیهما السلام بسوی شام فرستاد و یزید بسوی کوفه باز فرستاد پس ابن زیاد  
 ملعون گفت که این سر را از کوفه بدر کنید و کوفیان را مفتون این سنا بد پس آن سر را خدا تعالی نزد امیرالمؤمنین  
 کرد پس سر با جسم با برنجبار و من مریشه ذیعب بنت فاطمه علیهما السلام راحت  
 الحسین حین ادخلوا دمشق و کتاب بکار الاوزار است و از جمله مرثیه زینب و شرفا طه علیهما السلام خوانده  
 و تکیه او را اشقیاء داخل دمشق کردند این غم است که قتل الحسین و الحسن طمان من طول الحزن  
 و کلکم غدا همل آیا غم میکنم نگرند ترا ای غمگشته شدن حسین و حسن تشنه با درازی غم و خرن همه تا کنده

بگزارد بودند بقول ما فویرا علی بن الوصی و فاطمه امی التي لها التی محالنا من او سیکفنا  
نوم پدر من علی سیکو کاروسی رسول شتبار هفت دای تووم فاطمه این است که از برای او پریزگار ی سکو بها است سو علی  
بالمصطفی بشرینه علی بها اطفالنا من البطامحت الفرات سائل احسان کینه بر ذریه رسیده بخت  
ابی که زنده کرده شوند بان اطفال از نشانی جا که فرات با یست فالوالد لاماء الا السیوف والقنا فانک  
بگزارد **بسیال** هل افاضل گفته از برای تو نزد ما هرگز نیست مگر ابهای شیشه و نینزه پس طاعت حکم این زیاده  
در بنا و کن پس سین در جو گفت بگو مقادیر خایم کرد حتی انا لا مشقص دما و غدا بر صحن من سفیر لا لخلص  
و حسن عی و اعلی تا آنکه آمد او پشتری که سر کرده بود آنرا با کسی بر دوشی چینی پاک بی اصلی بر دار فیلو و جمله و اعظم  
**صوالف** و موفه فی فضلہ قد اقمنا صل فی تسلیل گفته بگزارد او و اما نه کردیدند از برای قتل او  
و از برای الهیادت او بر آینه داخل شدند مقاطان و غفر و اجبیه و حبیب و عشویه با این مرید معینه مت  
عنده عامل و خاک آورده کرده نشانی او را در حضاب که در دریش او را بگون او ای نامران از شتند شما از غافل و منگو  
حریم و در جوا فطیمه و اسر و اکثوم و سبقت الهلائل و ضایع کردند حرمت حرام او را در ج که گوید طفلان  
حرزد سال او را و اسیر کردند کلثوم و او را زنده شد نه از قواج رو بسقن با لتغالف یصحی الهوائف و ادمع  
ز و ادف عقولها ز و اهل رانده میشدند بجز با بسان زنان نوح کران و شکبای ریزان در حالیکه عقول  
از مضاب زایل بوده یقینا محمد یا جده نایا احمد قد اسرینا الا عبد و کلنا تو اکل انسوس ای  
محمد انسوس ای جدمن ای یا حسمه اسیر کردند ما را خدا مان و ما هر چه رسم و ماتم بپران و عزیزان گرفتاریم نه دی سبلا  
گر بلا الی الشام و البلا قد انتعلن لای مالین لهن فاعل هر چه فرستاد میشوند اسیران که بلا بشود  
شام و بسوی عمت و بلا بر آینه لعین حسیته بود از حزن نیست و بنود برای انها لعین رنده الی یزید الطائ  
معد **رکل** داهبه من جنوب باب الجابیه فجا هد و خالل بسوی بزیده فاینه معدن بر صحت  
و در آنچه از طرف باب جابیه پیش منج و بعضی بر نشان حال بودند حتی دلی قبل الدجی را من الاما

المبرحی بین یدی شرا لودی ذالک اللعین القاتل تا آنکه تیریش بد تا یکسرا امام اسید گاه خلیق خلیق  
 بروی بدترین خلیق بمن بزید لعین قاتل یطل فی سانه فعیت جبر زانکه سینت فی اسانه قطع  
 الا فامل حرکت پیدا بر انگشتان مزد چوب حوند اور در دندان نغش میزد مقطع بود انگشتان او انا فل  
 مجاحد و حافظ مرصع اسکامل معاند فی صد رة غواشیل سرنگشتان جاحد حاسد سنانق سنا  
 حوند در سیند او کرا و بلا است طوایل بل بیه غوایل کفریه شوها جا هلیه ذلت لها الافان  
 بلا ای بریه و کینا بکفریه بد خلقبای جا بیت کفرایشه خاز برای آن بزرگان مینا عیونی اسکبی علی بنی  
 بیایح البنی بفضی رمع فاصب لذلک یکی اعاقلا پس ای چشمان من یارید بر مصایب فرزندان  
 دختر پیغمبرند ابر بر شرا شکسهم بمن بکرم عاقل اصالی المصید الیسا بوی این ان ذره دات فاطمه علیها  
 السلام فمابوی النائماتها و نفقت علی قبر الحسین مینگی و امرتها فی تشد در مالی شیخ  
 سفید علیه الرحمه مذکور است که نیش پوری حکایت کرده زنه فاطمه علیها السلام را در خواب دیده که آن معصومه  
 بر قبر حسین علیه السلام میکرده و حکم کرده او را که بخواند سه ایها الینان فیضا و استهلاکا بقضایان  
 من اشک بسی تمام بیاید و قطرات مسلسل دان کنیده و شک نشود و ابلیها بالطف مینا ترک الصد  
 را حنیضا و کرم کن در صحرا پی کر بلا بر نغش که سینه او پامال سپان که اشک نشد له امرضه فیتلاکا و لا  
 کان مریضا بیمار دای او کرده دم در حالیکه مجروح بوده نه و نه بود سیمای السری الوفا مرا فامروح و دینا  
 علی حدت ثوی الحسین سبک ظمان آیینا سری نوکر نوید اقا است کرد رزق و رحمت بر قبریکه در او چی من  
 تشد لب سیره شد کان احشاء و ما من ذکوة ابد تطوی علی حجر او غشی السکا کینا کویا جکر و ایسا  
 ما از ذکر او پیشه کرده اینده میشوند بر حکم با غم یا پر کرده میشوند از کار و ام فمنا نقصوا فی قتله الدنیا پس نقص  
 کرده در کهای والده او را و نقص کردند در قتل او کمر دین را اذا تلمکت فی مصابهم اقب ذننهم و  
 فادحم و ذکرتکرم میکنم در مصایب انبای او رنده اش زنه نما مصاب و بدما بعضهم قریب مصاب



و بعضی بعد از مطاوعه پس بعضی آنها نزدیک شده منظر آنها و بعضی آنها مجید شده جای افتادن آنها  
اطلس فریاد بلا بومهم ثم تجلا وهم ذبا یحی ما یکیش در کربلا روز روشن آنها بعد از آن فرود شده از آنها  
در حالیکه آنها بسمل شده بودند ذل حماء و قل تأصره و نال قوی مناط کاشطه حارثه عالی او قلیل شدند  
تا صلان او حاصل کرد قوی تر از روی حوزة اشرف الاخر کم سید لی بکوبلا فلبت البد العزيب سید  
یکری گفته بسیار خیر ایان با بکر بلا بسته فدای سید غریب خود شدم کم سید لی بکوبلا للموت فی صلا  
و بسیار سردار با بکر بلا سر آمده موت سینه او را بر یک سید لی بکوبلا عسکره بالعزيب سید سردار با بکر بلا شکر  
در صحرای غارت کرده شده کم سید لی بکوبلا لیس لها یسئمی طیب بسیار سردار با بکر بلا بسته که نیست از هر یک  
شان سببی کم سید لی بکوبلا لعلها لثمه والورد اسلی بسیار سردار با بکر بلا بسته و چادش ن غارت کرده شده  
کم سید لی بکوبلا حضیب من نحره المشیب سید ما و اتقای با بکر بلا حضا کبوه شد از خون کردن او ریش او کم  
سید لی بکوبلا ملثمه والورد حضیب بسیار سردار و اتقای ما برین که با که طبا سرح بدای او از خون رنگین بود کم  
سید لی بکوبلا یسمع صوفی و کلا یحیی بسیار سید قاقای ما و زمین که بلا افتاده اند که آواز مرا می شنوند و جراب  
سید بند کم سید لی بکوبلا یصرفی نعره العزيب بسیار سردار و سولای ما و زمین بر خاک خون افتاده اند که زود میشود  
در دوزخ او بچوب للاخر یا من رای حسینا سلوا الذی الفلاه والواس مننه عال فی دناده الفنا  
ای کسانیکه دیدند حسین با افتاده بر صحرای شریف او بر نوک سنگان بنده بوده و زمین سادی قتلوا حماقات باجل  
لوتوا سری متهنکان فذینب ذما یکره که قتل کردند عایان ما را ای جدا گریه یی مرا آسیرتک حرمت کرده شده  
و چه حال تویی بود عشود اذا الالهفی علی الدین خلف و اجد اذ کربا ال با سین این روز  
عاشور هست ای انور و حسرت من بر دین بگریه ماتم اجد و عذر ای ال رسول مقبول الیوم مر شفق حینت الدین  
در شبت بیات احسن نهب الیوم و الصلین سر زور دیده شد کیر میان دین یعنی ضایع کرده شد حرمت او و نایت  
کرده شده در دختران خود صلی مثل غارت کرده شدن مردم مردم و چین الیوم قمر با علی الطفا نادیم یقول

من پتیدار و لمسکین اموز پستاده بر بلندی دشت که لانا کشنده آنها میگفت کیست از برای پیمان کفالت  
 کشنده و کیست از برای مسکنان خبر گیرنده البوم خصیب و حبیب المصطفی بلده اصم غیر خود الحود و العین  
 امروز حضاب کرده شد کریان محمد مصطفی ای نوردیده او که بگو شد غیر کردن حوریان و کلان چشمان ایوم خوشنجوم الحجاز  
 مرتضی علی متاخر تامل و توپین امروز ستاره نهار از روشنی دنیا افتاد بر منجمه ای تامل و توپین ایوم  
 در فیه نورالت منقل و جردت لمد التقوی علی العین امروز سلفی شد روزها که روشنی در کشته شده  
 شبهای نقوی و پیرین کارب بر خاک ملذذ دعوای ایوم هتک اسباب الهلی مزقا و بر رفت  
 سینه کا اسلام با لغون امروز یک حرمت اسباب است کرده شد و امروز بدل شد عزت اسلام کجاری ایوم  
 در غرض قدس من حجابنه و طاح بالخیل سیاحت المبادین امروز منظر شایسته و حرکت و جنبش ام عین  
 از اطراف هزاره روز پرت سبب کثرت لشکر شقادت اثر عرصات سپه وانی ایوم قال بنو حروب بلوا لیهما  
 وینا صلوة پیل دشم صفین امروز گفتند بنو عمر آفات و بلائی در عرب از آن جنس آنکه بر افر و خسته بود در روز  
 وینا عین ایوم حبل لک سبط المصطفی شرفا من نفسیه جمع غیر مسنون امر و زجد تو ای سبط  
 مصطفی کفر کفریت شد از نفس خود بجز آنکه غیر نکر شده است السوسو که دموع فمزوجه بل ماء سکتها  
 العیون فی حشر بلاه سوسو کوی بسیار شکبای خونین بارید از چشمها در که بالست النساء بالطفوف عنیا  
 مفر دابین صبحه بالعراف قلموش نیکنم او را که بکنار دریایه فرات غریبها در میان اصحاب خود افتاده زمین بی آب  
 و کپاه بوده و کافی به و قد خرفی التراب صریحا محصبا بالدماء و کویای میم او را در حالیکه او اقلو  
 در خاک بود کشته حضاب کرده شد چون مرد و کافی به و قد لحظ السنوات بهتکن مثل حدک الا  
 مام و کویای میم او را در حالیکه نظر میکرد زنان را که تنگ کرده میشد مثل تنگ کیزان و له جودی علی حین  
 یاعین بالعراف جودی علی لعزیز اذا جالاجاد و بشر از دست پیاری چشم بر حین اشک سبیل بار  
 ای چشم منم زیکه پناه بخواست دپناه داده میشد جودی علی السام مع الضیم الصفا و جودی علی

القتيل المطروح في القفاذ بيضاوي چشم بر زمین باد خیزان خورد سال بارای چشم بر کشته افکنده رگستان  
للایا بنی الرسول لقد الا صلیاد الایا بنی الرسول حلت منکم الایا بیان ای فرزاد رسول مقبول  
صرد شیبای نماید بدان ای بیکر کوشه خالی شد از شادیه و قتل لها منی سلام بزودها سلام باصال الصنی و بیها  
أخراجه ابو الفرج بسند عن مهران بن مهران الا عمن قال یمنانا فی الطواف اذ دابت حیا  
بیا عود وهو یقول اللهم اغفر لی وانا اعلم انک لا تغفر قال فادعت لک ودفعت ضیقة  
وقلت یا هذا انت فی حرم الله وحریم رسوله و هذا ایام حرمه فی شهر عظیم فلم یتناس من  
المغفرة در کتاب خراج الخراج است که شیخ ابو الفرج بسند فرود از سدان بن مهران اعش کرد است کرده گفت  
انهای اینک من مشغول طاعت خانه کعبه بودم مروی دادیم که دعا میکرد و او میگفت بار خدا یا بیتی از ما و من میدانم که تو  
نخای بخیه را دی که بد پس ازین کلام من چه خود لرزیدم و از او قدریشدم و گفتم ای شخص تو در حرم خدا و حرم رسول خدا  
هستی و این روزهای حرم در راه بزرگ پس چرا نا امید میشوی از مغفرت خدا قال یا هذا ذنبی عظیم قلت اعظم  
من حبل نهاره قال نعم قلت یوانین الجبال المروانی قال نعم فادعت اجرتک قلت اجرتی  
فان اخرج بنا عن الحرم فخرجنا منه کفایت ای شخص کنه من عظیم است گفتم عظیم تر هست از کوه تبار گفت  
آری گفتم بقدر کوهها بس سرنگ کشیده است گفت آری پس اگر خرابی ترا خبر دهم گفتم خبر ده مرا گفت بیرون شو باش  
از حرم بیرون رفتم فقال لی انا احد من کبار المعسکرا المشهور معسکرا بن سجد حین قتل  
الحسین و کنت احد الا دلمین الذین حملوا الراسی یزید من ابکوفه فلما حملناه علی طرف  
الشام نزلنا علی دبر الصنادی و کان الراسی معنما کوزا علی ریح و صجبه الاحراس فوضنا  
الراسیا بر دبرنا لئلا کل فاعنا بکف لی حاجب الذی یوکیث پس از من گفت کن یکی از آنها هم که در شکر  
بودم شکر بر سعد معون و تبکد امام حسین علیه السلام کشته شده و بزودم من یکی از چهل کسانیکه سر شریف آنحضرت را  
نگوید بسوی یزید پیدای بردند پس چون او را بطریق شام می بردیم قریب دیر نظرانی فرود آمدیم و سر تا درک نیزه

نصب کرده شده بود و با او چو کجوان بودند پس طعام پیش خود بردیم و شبیه روز نهم پس بنام یک دستی یادیم که در دیوار و بر لب  
شاری نریب انرجوا امة فایب عینا شفاعله چده یوم الحساب آیا امیدوارند که ویکه قتل کردند حسین  
شفاعت بدو را در روز قیامت جز عنامن لک جز عاشد یک واهوی بعضنا الی الکفایا خذها  
فغابت ثم عاد اصحاب الی الطعام فاذا قد عادت نکبت فلا والله لیس لهنم شفیع و هم یوم  
روز القیمة فی العذاب پس ازین نهایت بر خود لرزیدم و بیتاب گردیدم و بعضی از یاران بسوی من گفتند رفتند تا آنجا  
پس آن دست غایت شد بعد از آن اصحاب بن سوی طعام برگشتند پس یک دست باز پیدا شد و نوشت پس نه بخدا گویند  
میخواهد برای آنها شفاعت کننده و آنها در روز قیامت در عذاب در ناک خواهند بود و فرقا مرا اصحابنا ایها صاب  
ثم عاد و الی الطعام فغابت نکبت وقد قتلوا الحسین حرم جود و مخالف حکیم حکم  
الکتاب فامتنعت و ما هنا فی اکلها پس با بسوی آن برخاستند پس آن غایتی بعد از آن صبا  
ما باز توجه طعام شد پس آن دست ظاهر شد و نوشت و هرگز بنده قتل کردند حسین را با حکم ظالمی و فاعلت دارد حکم  
ظالمان حکم کتاب پس از مردن باز مانده بودم و کوزانث مر القوم شرف علینا فاعلمنا من القبر فرای نور  
اساطع من فوق الراس فاشرف فرای عسکراف قال الراهب الجواس من ابن حنیتم  
قالوا من العراقنا ربنا الحسین فقال الراهب ابن فاطمة بنت سینکم و ابن ابن عم ینکم  
قالوا الغم بعد ازان راهی از دیر سر بر آورد دستمان مگر سبت پس نوری از بالای سر منور تا آسمان ساطع دید  
پس دوباره سر بر آورد و نظر کرد پس شکری دید پس از چوکیداران پرسید که از کجا آمده آید آنها گفتند از عراق  
از جنگ و قتال حسین پس راهب گفت حسین فرزند فاطمه دختر پیغمبر شما و فرزند عم پسر شما گفتند آری قال بنا  
والله لو کان احدی بن مایم ابن جملناه علی احد اقنا و لکن لی الیکم حاجة قالوا و ما هی  
قولوا لویسکر عندی عشرة الف درهم و شتمت منک ابای باخذها منی و بعضی الراس  
یکم عندی الی الوقت الوحیل راهب گفت هر که باو برای شما بخدا سو کند اگر از حضرت عیسی فرزند

کی بود ما او را بر روی خود میداشتم لیکن مرا با شما حاجتی است گفتند و آن حاجت چیست گفتند از این عجز خود بگویم که نزد من  
 ده هزار دریم است که انرا از پدران خود میراث یافته ام انرا بیکم دو سه را بنده و تا دنت را و این نزد ما باشد فما و الی الیه  
 فقالوا هات المال حتى نعطیک الراس فادلی الیهم حواصین فی کل جراب خمسة الاف درهم  
 قد عا مر بالناقذ والرذائل فاشتقها ووذها ودفعا الی خاذل له وامرات <sup>بعط</sup> الواس پس  
 نزد ~~اب~~ ~~الله~~ گفتند مال را بیا تا ما ترا سر او را بسیم پس انرا داد و جراب که در هر جراب پنج هزار دریم بوده و انرا  
 عمر صراف ما طلب کرد پس انرا نقد و وزن گرفته و بخازن خود داده و حکم دادن سران رهبان بود فاجتنب الیه  
 فضله و نظفه و حشاه بمشک و کافور کاسیند و شمع جله فی حویره و وضعه فی حجره و حله  
 یوم یوح و بکی حتی نادوه و طلبوا الواس منه فقال یا داس لا اسلك الی نفسی فادانها  
 عندنا فاشهد عندک محمد انی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله سلمت بین  
 یدیک و انما سواک لک من راس سر شریف انحضرت را که منت پس او را غسل داد و از کرد و بنار پاک کرد و بشک و کافور  
 نزد او بود انرا بر نمود بعد از ان انرا در پارچه صیرری سپید و بخنار خود گذاشت و پوسته فوجه بیکم دو کبره بسوزد تا آنچه او را صدا  
 داد ندان سر سوز را از و طلب بود پس راسب گفت ای سر خدا سوگند من غیر از ذات خود چیزی ندارم پس هر گاه صدای پادشاه  
 پس گوی باه من دوی نزد جد محمد بر آینه من گوی بیدم که خدا یکی است و بر آینه محمد بنده خدا و غیر بنده است سلام  
 آوردم بر دست تو در سن آزاد کرده تو ام و قال اللهم انی احتاج الیکم و کلمه و اعطیه التوا  
 فدنا عمر بن سعد فقال هل نالک بالله محمد ان لا نعود الی ما کنت تفعله بهذ الراس للخرج  
 هذ الراس من هذ الصند و فقال له اقل فاعطاه الراس و نزل من الیه علی حق  
 ببعض الجمال یعید الله و معنی عمر بن سعد ففعل بالراس ما کانت <sup>تفعل</sup> فی الاقل و ذهب  
 انما گفت که من احتیاج دارم که از ریش شما کلمه بگویم و سر را حاله کنم پس آن راس از عمر بن سعد قریب شد و رفت  
 کمال بکنم از تو حق خدا و حق محمد صلی الله علیه و آله که رجوع کنی بسوی پسر یکم بگردی انرا با این سر و پسران بیاید

این سرها ازین صندوق پس سر شتی از او گفت که چنین خوابم کرد پس بیجا به مجبورید سرها با و داد و از دیر بود  
آمد بر بعضی از کوهها رفت به جادوئی بزرگ و به شراستغال برده عسکرا را بخار و از بگشت پس سر سوره جان معادله  
که در نبدان میگردد فاما دنی من دمشق قال لا صحابه اتولوا و طلب من الجب دینه الخرابین فاحترت  
ببین یا حضرت یدنه فظروالی خاتمه شد امرات یقبح فاذا اللدینا یر قل دخولت خوفه  
و اخی سکتها فاذا علی جابنها مکتوب لا تحسین الله غا فلا عما یعمل الظالمون و علی حجه  
الاخر مکتوب سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فقال نالک و انا الید را جعون حضرت  
الدینا و الاخره پس برگاه عمر بدگر از دمشق تیر تیر شد از اصحاب خود گفت که فرود آید و از جاریه هر دو کیسه طلب کرد  
پس جاریه هر دو کیسه پیشش حاضر کرد پس بر خود او نظر کرد بعد از آن حکم کرد که کیسه را کرده شود چون و اگر دین و بنار  
دیدند که حرفش همه است پس بنار رسد که آن نظر کردند پس دیدند در یک جانب ای نوشته است که ترجمه است این سه کلمه که  
برید خدا را غافل از چیز بود مسلم میکند ظالمان در بر جانب دیگر آن ای نوشته است که ترجمه است این سه کلمه است  
که خود دانست کسانیکه ظلم کردم کردند بکدام جای انقلب ینقلب میشود پس سر سعد جعون کله اما لسه و انا الید را جعون  
بر زبان جاری کرد و گفت زیبا نکار و دنیا و آخرت شد منم قال لعلمانہ اطرحوا فی النهر فطرحت و رد  
الی دمشق من البعد و ادخل الواس الی یزید و ابتد و قاتل الحسین الی یزید فقال  
املأه دکانی فضنه و ذهب الی قتل الحجاجیر الناس اما و اباً فامر یزید بقتله و قال  
علمت ان حسینا حیر الناس اما و اباً فلم قتلہ بعد اذان عمر انکان حرم گفت که این را در هزار اندازند  
پس پیمان کردند و صبح آن روانه دمشق شد و سر را در محبس یزید پدید حاضر کرد و قاتل حسین بسویک یزید نشانی  
کرده گفت پر کن شتر ما را از سیم و زر هر آینه من قتل کردم مردار بزرگ را که بهترین مردم از روی مادر و پدر است پس  
یزید پدید حکم بقتل آن لعین کرد و گفت تو دانستی که هر آینه حسین بهترین مردم است از روی مادر و پدر پس چرا او را  
قتل کردی فجعل الواس فی طشت و هو یظروالی اسانفہ و بقول سه لبث اثباتی بید رسته

نزاع الحوز ج من وقع الاصل پس سر آن سرور داد طمشتی نهاد و بسوی دندان شریک او نظر میکرد و این بخار  
 از آن کفران کافر بیکدیگر ظاهر میگردد و خوانند و ترجمه اش اینست کاش بزرگان بزرگات ما که بروزیدر شربت مرک چشمه بیند  
 بی حوز را از قوت بترای دیدند شمره لوا و اسهلوا فرجائتم قالوا ما یزید لا قتل بعدان آوازی برداشته  
 از سر در صبا بلند میگردد بعد از آن میگفتند ای یزید دستت مثل باد و جزینا هم سید، مثلها و باحل یومرا حل  
 و اغتدل و جزای برادریم آنها را مثل آن دجری روزا حدادیم پس برادر شدست مرحب قان لمر استقر عتق  
 سن بنی احمد ماکان فعیل بنستان شقی ابانی حنف اگر انتقام بگیرد از فرزندان اسماعیل با پدرش که ده قند  
 دید بر او قم و دای الواس فی الطشت و هو یضرب بالقضیب علی اسنانه فقال کف  
 عن سبابنا فظلمنا دایت ابی یقبلها فقال یزید لولا انک شیخ کیر قد یقتلک پس  
 یزید بن ارقم که یکی از اصحاب حضرت رسول خدا بوده داخل مجلس یزید شد و سر در طلعت دید که یزید خوب به استنشاق  
 پس یزید بن ارقم از یزید گفت که از دندانش خوب با بردار زیرا که اکثر اوقات من جناب رسول خدا را دیدم که از می بویید  
 پس یزید طعون از او گفت که تو مرد بیکه اسن خرفی بودی برآینه ترا می کشتم و دخل علیه داس الیهود  
 فقال ما هذا الواس فقال داس خارجی قال من هو قال الحسیر قال ابن من قال  
 ابن علی قال و مر ابیه قال فاطمة و مر فاطمة بنت محمد قال بنیکم قال نعم قال  
 الاخراجکم الله خیرا بالاسرکان بنیکم و الیوم قتلتم ابن بنته و لیک ان بنی من  
 داود ابی بنفا و تلمین ابا فاذا داتی الیهود کفرت علی و رئیس یهودان  
 مجلس یزید رسید داخل شد پس از یزید پرسید ماجرای این مر چگونه است پس یزید گفت این  
 خارجی است گفت آن خارجی کبست یزید گفت حسین پرسید پرسید که گفت پرسید علی گفت دما و بن کد ام  
 گفت فاطمه گفت و فاطمه کدام است گفت دختر محمد رئیس یهودان گفت محمد بنی شما گفت آری گفت جزای  
 خبر داد خدا شمارا و بیروز بود معر شما و امروز قتل کردند نذر نزد خدا و را دای بر تو هر آینه در میان داود

بنی چنگیزی پدرا تپس برکاه بود مرا می بیند دست دپای مرا می بوسد ثم مال الی البطینت و قبل الواس  
وقال شهد ان لا اله الا الله وان جلدك محمد رسول الله وخرج فامر بزيد بقتله بعد  
اذان رئیس بود ان را غنبتی طشت شد و سر را بوسید و گوشت کواچی میسید هم که پست معبونی حتی بجز خدا و هر آینه  
چه تو محمد مصطفی پیغمبر خدا هست و از آنجا میدون شد پس یزید ملعون بکم قتل او کرد و امر فادخل الراس القبة التي بارز  
القبة التي تتراب فيها و كلنا بالراس كل ذلك <sup>ما</sup> في قلبي فلم يخلني النوم ~~فلم يخلني~~ القبة  
فلما دخل الليل و كلنا ايضا بالراس فلما صعد و هن من الليل سمعت و دبا من السماء  
فاذابنا دينا دي يا ادم اهبط فهبط البشري و معه كثير من الملائكة ثم سمعت مناديا ينادي  
يا موسى اهبط فهبط و معه كثير من الملائكة ثم سمعت مناديا ينادي يا عيسى اهبط فهبط و معه  
كثير من الملائكة ثم سمعت دوبا عظيما و ناديا ينادي يا يحيى اهبط فهبط و معه خلق كثيرا  
من الملائكة فاحل الملائكة بالقبة ثم ان النبي دخل القبة و احد الراس منها و حلك  
پس را داخل قبه که مقابل قبرش است ای او بود که زنده و مر برای هر سه است که زنده و مر و هر دو این ماجرا در اول من بود پس مرا  
در ان قبه خوابید پس چون نشید مرا هم برای مغالبت و حرمت آن سر و کل کرد و نه پس چون پاره از شب گذشت  
از آسمان شنیدم پس اینک بگو شدم رسیده که منادی ندا می کند ای آدم فرود آ پس ایوالبشر فرود آمد و با او ملائکه بسیار بودند  
از ان شنیدم منادی را که میگردد ای عیسی بز زمین فرود آ پس فرود آمد و با او مبعی از فرشتگان بودند از ان شنیدم غنغد  
عظیم را و منادی را میگردد ای محمد فرود آمد و با او خلقی کثیر از ملائکه بودند پس ملائکه دوران قیامه کردند بعد از ان پیغمبر خدا را  
ان فرشته در میان گرفت و فی اثرائه <sup>صلى الله عليه</sup> و اله فعدت الی الواس فالتقى الروح و وقع  
الواس في حجر رسول الله فاخذ به و جاء به الی آدم فقال يا ابي ادم ماتوا ما فعلت امتي <sup>بني</sup>  
من بعدني فافشع لذلك جلدي ثم قام جبرئيل فقال يا محمد انا صاحب الولا ذل فاهل  
لا ذل لهم الارض و اجمع بهم صيحة واحدة يهلكون فيها فقال لا ودرکت بے



اثر است که بر آینه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز نشست پس نیزه تخی شد و سر در کف در سوختند افتاد پس در کف از  
 گرفتند و از ابوی آدم علی السلام آورد و گفت ای پدر من آدم با بی بینی که دنداسن من با فرزند من پس از من ما جا  
 موینترم خاست بعد از آن حضرت جبرئیل بر خاست پس گفت ای محمد من صاحب نزهتیم پس بفرما که زمین ایشان را  
 بنزل در آورم و برایشان غره بنهمم که هلاک شوند پس حضرت ما لغت کرد فقال یا محمد دعنی هولا الایعین  
 انو کلین یظلمس قال قد و نك فجعل یفجوا احد واحد فانما منی فقال لینی دعوه دعوه  
 لا یغفر الله له فترکی واحد والرأس وولوا فاقتد الواس موتلك اللبلة فما عرف له خبر  
 فقال سلیمان الاعمش قلت للرجل تیغ عنی لا تحرقنی بنادک وولیت ولا ادرای بعد  
 ذلك با خبره پس حضرت جبرئیل فرمود که ای سوخته محمد مصطفی بگذار مرا و بفرما برای اهلک این چهل کسان که بر سر  
 موکل و الحنین اند حضرت فرمود پس بگیر آنها را پس حضرت جبرئیل یک یک میبید و داخل جهم میکرد ایند پس ازین  
 تیر شبه و گفت ای شنوی دی بینی پس بخرند او را بفرمود او را بگذارید بگذارد بخود او را امرزید هذا او را هر که پس حضرت جبرئیل  
 ما بگذاشت و سر را گرفتند و رفتند پس همان شب هر که شد پس چیزی از آن معلوم نشد پس سیمان آتش کفتبه که از آن مرد  
 کفتم که از من دور شود به آتش خود را محو از آن و از او در کوفتیم و دیدیم نام این جزا و حیثیت روی من نوح الحن  
 فی المناقب و غیره که فروی ان هاتفا سمع بالبراة یمشد لیلا از نوحه عیان در مناقب و غیره  
 روایت کرده شده پس روایت که صدای تانی در بصره شنیده شد که شبانه میخواند سه ان الرواح الواردا  
 صد و ماها و الحسین بقاتل التنزیلا هر آینه نیزه ای آینه سنا نهایی آنها جانب حسین است نقایمه  
 مها تکرور و بجلون بان قلت واما قتلوا بک التکیر و التهلل و تهلیل و تکییر و تکییر سیکورند یا بگو قتل کردم  
 و قتل کرده و تکییر و تهلیل را فکما قتلوا اباک محمد صلی الله علیه و جبرئیل پس یا  
 این کردند محمد پدر ترا که دره و فرست خدا بر او و جبرئیل و من نوحه لسا عراجن سلین من الحزن سجا  
 و ندیم عطت تلك الرویات ویظمن حاد و در کماله تا یبتر نقبتان و یلبس لبا السج